

"در حاشیه 23 ثور" مقاله ایست که سه دهه قبل در رابطه با گوافس (اتحادیه عمومی افغانها و محصلان افغانی در خارج از کشور)، به رشته تحریر در آمده، و در همان وقت البته در نسخه خطی آن و آنهم در سطح محدودی در داخل اتحادیه پخش گردیده است؛ اینک برای نخستین بار میباید که این نوشته بدینوسیله انتشار بیرونی می یابد.

ا. انیس - 23 اکتبر 2019

## در حاشیه "23 ثور"

چند روز قبل جریده "23 ثور" ارگان مرکزی اتحادیه عمومی افغانها و محصلان خارج از کشور به دستم رسید که از جمله مطالب مندرجه آن، عنوان "به جواب نامه واحد مونشن" سازمان ملی - دموکراتیک آوارگان افغانی، بیشتر جلب توجه نمود. فحوی این نوشته، باز هم بر محور آن نکاتی می چرخید که به مثابه نشانه های بارزی از اختلافات اتحادیه عمومی با سازمان آوارگان، قبلا در ضمیمه شماره 47 "23 ثور"، مطرح شده بودند و آن عبارتند از:

- اختلاف در رابطه چگونگی تظاهرات.
- اختلاف در رابطه ارزیابی از مشی تسلیم طلبانه در درون سازمان "ساما".

از آنجاییکه من در مقاله "در ساحت املا و اتحادیه عمومی چه میگذرد"، ارزیابی مطالب بسیاری از "ضمیمه 23 ثور" را بعلت جلوگیری از ضخامت آن نوشته، به آینده موکول نموده بودم، بنابراین اکنون که "23 ثور" مکررا به برخی از مسایل مورد نظر و آنهم در رابطه سازمان آوارگان تماس گرفته است، فرصت را مغتنم شمرده و فشرده ای از نظرات خود را در زمینه، به آگاهی خوانندگان می رسانم، با قید اینکه گفتنی های بسیار زیاد دیگری را، باز هم ناگزیر به آینده ها وا میگذارم.

### 1 - اختلاف در رابطه چگونگی تظاهرات

باید متذکر گردید که من در اینجا، سخن را از تظاهرات کلن که رفقای مونشن هم در آن حضور داشتند، آغاز و از پرداختن پیرامون پس منظر همکاری های اتحادیه عمومی و سازمان های خارجی و اختلافات درونی خود اتحادیه، به دلیل اینکه شخصا در جریان مسایل نبوده ام، احتراز می نمایم.

تظاهرات کلن از یکطرف که با سهم گیری فعال اعضا و هواداران اتحادیه عمومی و سازمان های انقلابی خارجی، ظاهرا بی سرو صدا پایان یافت، ولی از سوی دیگر چگونگی برگزاری و قضایای جریان تظاهرات، روند اختلافات درونی اتحادیه عمومی را قویا تسریع نمود، به شکلی که انعکاس بارز و علنی آن پس از تظاهرات، در جلسه هیأت رهبری در مونشن رونما گردید، که بنده شاهد عینی آن بوده ام.

رفقای مونشن، چگونگی سیاست اتحادیه عمومی در رابطه تظاهرات را، به دلیل برافراشتن شعار ها و آرم داس و چکش سازمان بلشویک پارتیزان و عملکرد های دیگر شان در جریان تظاهرات، شدیداً مورد انتقاد قرار دادند. مزید بر آنکه آنها سیاست اتحادیه عمومی در رابطه اعتصابات غذایی قبل از تظاهرات را نیز منفی ارزیابی نموده و از فرستادن نمایندگان شان به اعتصاب، قبلاً خودداری نموده بودند.

ترک ها در این تظاهرات به نحو قابل ملاحظه ای شرکت نموده بودند، طوریکه تشخیص اقلیت ناچیز اعضا و هواداران اتحادیه عمومی در میان جمع غفیری از اشتراک کنندگان ترکی، برای یک ناظر و مشاهد آلمانی، خیلی دشوار می نمود؛ مزید بر آنکه به اهتزاز در آوردن نمایشی بیرق های بی حد و حصر داس و چکش و شعار های سازمان های ترکی، هویت افغانی تظاهرات را تحت الشعاع قرار داده و انتباهاتی را در اذهان عامه بجا میگذاشت، حتی در میان خود افغان ها هم، نمایش نکوهیده پرچم های سرخ داس و چکش، نارضایتی هایی را در پایان تظاهرات دامن زد و آنهم وقتی که می دیدند، که چطور تظاهرات اتحادیه عمومی، عرصه ای گردیده است برای اختلافات و رقابت های میان سازمان های ترکی، که مشاجرات لفظی و رد و بدل نمودن شعار های خصمانه شان علیه یکدیگر، برای همه قابل رویت بود.

اکنون با این شرح موجز از تظاهرات که هدف آن در جریان قرارداد خواننده دور از ساحت میباشد، می پردازم به بررسی اساس فکری همچو سیاست ها و روش ها و بازتاب عملی شان، تا هر خواننده ای خود قضاوت نماید که صحت چه و سقم کدام است.

البته از آنجاییکه سازمان آوارگان در مجموع، اگر اشتباه نکرده باشم، نظرات خود را در زمینه، از طریق ارگان مرکزی خود "خپلواکی"، بشکل صریح و آشکار آن ارائه نکرده است، بنابراین طرز فکر و استدلال هایی که در اینجا بیان میگردند، توضیح اختلافات سازمان آوارگان نبوده، بلکه بیان فشرده نظرات مشخص من میباشند، که در هنگام عضویت در اتحادیه عمومی هم، موضع خود را ولو به اختصار، در قبال تظاهرات اعلام داشته ام.

باری ، ابتدا باید گفت که هدف از تظاهرات چه میباشد؟

از نظر من تجمع افغان ها، به تاسی از عرف معمول و متداول هشت ساله مردم ما در سالروز سیاه شش جدی که تدارک آن بر مبنای کار فعال، آگاهانه و متشکل استوار میباشد، دو هدف عمده و اساسی را نشانه میگیرد:

نخست اینکه با تدارک همچو گردهمایی در چنین روزی، می خواهیم تا تجاوز عریان و لجام گسیخته نظامی اشغالگران شوروی به کشور عزیزمان را تقبیح، جنایات بی پایان تاریخی شان را در دادگاه وجدان بیدار مردمان صلحدوست و آزادیخواه جهان محکوم و ندای آزادیخواهی مردم قهرمان ما را به گوش جهانیان رسانیده، و بدینسان همدردی و پشتیبانی شان را از حقانیت جنبش آزادیبخش مردم ما جلب نماییم.

دوم اینکه، با بزرگداشت از خاطره تابناک و همیشه جاودان شهدای راه آزادی، همبستگی رزمی خویش را با مبارزین جان بر کف آزادی میهن تجدید، و دشمنان مردم ما بخصوص آن سم پاشان تفرقه افگنی را که به نوبه خویش سعی در سرکوب نمودن جنبش مقاومت ملی و به انحراف کشانیدن مبارزات آزادیخواهانه مردم ما دارند، در اذهان عامه رسوا نماییم، تا اینکه در دادگاه خشم خلق به کیفر اعمال ننگین شان برسند.

با این شرح، اکنون باید پرسید که چرا با سیاست اتحادیه عمومی در رابطه تظاهرات اختلاف باید داشت؟

پاسخ سوال بالا و توضیح مبنای اصولی این اختلاف، ضرورتا سوال دیگری را مطرح میسازد و آن اینکه: چرا با سازمان های انقلابی خارجی، تظاهرات مشترک باید گرفت؟

البته برپایی تظاهرات مشترک و اکسیون های دیگر سیاسی با نیروهای انقلابی خارجی در هر سطح و پیمانانه ایکه باشد، همانطوری که اتحادیه عمومی خود بیان مینماید، یکی از ضرورت های اساسی جنبش آزادیبخش ملی ما میباشد، که هیچ نیروی ملی - دموکرات منکر آن نبوده و یا از قبول آن طفره، و بقول "23 ثور" **طرفه!** نخواهد رفت؛ چه یک نیروی ملی - دموکرات بخوبی میداند که جنگ بر حق و عادلانه مردم قهرمان ما در برابر استعمارگران شوروی و وطن فروشان پرچمی، "خلقی"، اساسا یک جنگ توده ای طولانی است که با در نظر داشت چگونگی اهداف طرف های درگیر، این جنگ تا غلبه نهایی یکی از طرف ها (پیروزی مردم ما حتمی است)، برای یک مدت نامعلومی ادامه خواهد یافت؛ طرف استعماری که همانا سوسیال امپریالیسم شوروی میباشد، با تکیه بر ساز و برگ نظامی و امکانات بر تر اقتصادی . . . مذبحخانه تلاش دارد، تا در پهلوی سرکوب وحشیانه نظامی، برنامه های اسارتبار اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و غیره خود را مبنای عملی بخشیده، و بدینگونه اراده رزم جویانه مردم ما مبنی بر تحقق آزادی ملی شان را محکوم به شکست نموده، تسلط و انقیاد دایمی خود را تأمین نماید.

جنبش آزادیبخش ما هم، به مثابه تجسم واقعی خواست و اراده خلق های بپا خاسته

افغانستان که طرف دیگر نبرد را تشکیل میدهد، هرچند پایداری حماسه آفرین توده های میلیونی و ظرفیت شگرف انقلابی شان را طی 9 سال مقاومت، بخوبی بازگو مینماید، ولی با آنهم برای ریشه کن نمودن ستم ملی و دسترسی به یک آزادی واقعی، هنوز مسیر دور به درازی را در پیشرو داشته و از کمبود ها و نواقص زیادی رنج می برد. درک کمبود ها و فراهم آوری ضرورت های اساسی جنبش، بدون شک نقش تعیین کننده خود را در به پیروزی رساندن آن بازی می نماید؛ و یکی از این کمبود ها و ضرورت ها، همانا عدم کسب همدردی و پشتیبانی مردمان زحمتکش و آزادیخواه جهان چنانکه باید، میباشد. با آنکه متکای عمده یک جنگ آزادیبخش ملی را، خود مردم یک کشور میسازد، ولی با آنهم تجارب پُر بار خلق های جهان به ما میآموزد، که پشتیبانی و کمک های سایر نیروهای انقلابی و خلق های آزاده جهان، یکی از شروط اساسی پیروزی یک جنگ آزادیبخش ملی بر یک قدرت بزرگ امپریالیستی و آنهم در عصری که ما به سر می بریم را تشکیل میدهد، که فکر نمی نمایم این ضرورت مبرم از فهم و درایت رفقای مونشن و سازمان آوارگان بالا باشد، و واقعیت هم طوری است که آنها به این اصل عام پابند بوده و هرگز همکاری و تظاهرات مشترک با سازمان های انقلابی سایر کشورها را نفی نکرده اند، بلکه در جلسات مشترک بخاطر تدارک تظاهرات، سیاست مشخص خویش را در زمینه عنوان نموده اند، که با سیاست اتحادیه عمومی در تعارض میباشد.

پس اختلاف در سیاست تظاهرات است، نه در شرکت سازمان های انقلابی، یعنی نه شرکت نیروهای انقلابی سایر کشورها در تظاهرات، بلکه آرم داس و چکش و شعار های سازمان ترکی بلشویک پارتیزان با پرچم های سرخ، اساس این اختلاف را میسازد که هرگونه سعی در وارونه جلوه دادن این واقعیت آشکار، چشم پوشی عامدانه از حقیقت و در نتیجه، تهمت و افترا خواهد بود.

از نظر اتحادیه عمومی، جلوگیری از برافراشتن آرم داس و چکش با پرچم های سرخ سازمان های انقلابی ترکی در تظاهرات افغانی به مناسبت شش جدی، نقض مضمون دموکراسی بوده و ماهیت سازمان های ملی- دموکراتیک را تحت سوال قرار میدهد، چنانچه "23 ثور" در همین رابطه، رفقای مونشن و سازمان آوارگان را ضد دموکراتیک میخواند. بهر حال با در نظرداشت مطالب مطروحه فوق، سعی می نمایم تا ارزیابی خود را از چگونگی موضع اتحادیه عمومی در زمینه و آنهم به استناد نوشته "23 ثور"، در اینجا ارائه نمایم. "23 ثور" شماره 48 مینویسد:

"طوریکه دیده میشود این اختلافات نظر بین سازمان آوارگان و اتحادیه عمومی هنوز پابرجا باقی بوده و یک عده ای از دوستان هنوز هم یا مخالفین سرسخت تظاهرات با سازمانهای انقلابی سایر کشور ها هستند و یا اینکه در برابر آنها چنان پیش شرط هایی را میگذارند که آنها ناگزیرا باید از شرکت در تظاهرات بر علیه سوسیال امپریالیسم در افغانستان صرف نظر نمایند." (تکیه از من است)

در اینجا از تذبذب اتحادیه عمومی که هنوز هم از تشخیص کامل موضع سازمان آوارگان و رفقای مونشن در زمینه عاجز بوده و به شیوه یا اینطور یا آنطور برخورد مینماید، گذشته به برداشت وی از چگونگی مضمون و رسالت سازمان های انقلابی سایر کشور ها عطف توجه مینماییم، تا دیده شود که اتحادیه عمومی تصور خود را به چه نحوی تبارز میدهد.

البته چنانچه گفته شد، اینکه جلب همکاری و پشتیبانی نیروهای انقلابی خارجی در دفاع از جنبش آزادیبخش ملی مردم ما، از وجایب مبرم و غیر قابل تخطی سازمان های ملی - دموکراتیک خارج از کشور و یکی از علل وجودی شان را تشکیل میدهد، مسئله ایست کاملاً بجا و اصولی. به همین سان حمایت و پشتیبانی نیروهای انقلابی خارجی از حقانیت مبارزات آزادیخواهانه مردم افغانستان در برابر سوسیال امپریالیسم شوروی و دولت دست نشانده پرچم و "خلق"، صلب مضمون انترناسیونالیستی آنها را افاده مینماید که هر نوع اغماض در این خصوص، ماهیت انقلابی انترناسیونالیستی شان را مخدوش و بر عکس، سرشت شئونیستی و ناسیونالیسم تنگ نظرانه آنها را به نمایش خواهد گذاشت؛ یعنی هرگاه آنها بنا به قول اتحادیه عمومی، بخاطر پیش شرط های عده ای از نیروهای ملی - دموکراتیک افغانی (بالا نکردن پرچم های سرخ داس و چکش) "ناگزیر گردند تا باید از شرکت در تظاهرات بر علیه تجاوز سوسیال امپریالیسم در افغانستان صرفنظر نمایند." جای بسیار تأسف بوده و به حال این قماش سازمان های انقلابی کمونیستی خنده نه، بلکه زار زار باید گریست. زیرا آنها با همچو طرز دیدی، واضحاً از عمل انترناسیونالیستی شان در دفاع از جنبش آزادیبخش ملی خلق های افغانستان علیه تجاوز عریان فاشیستی و تداوم وجود استعماری سوسیال امپریالیسم شوروی، شانه خالی خواهند کرد.

باید پرسید که نمایش پرچم های سرخ و آرام داس و چکش، در کیفیت جنبش آزادیبخش مردم افغانستان و به پیروزی رساندن انقلاب جهانی، چه نقش تعیین کننده ای را میتواند بازی نماید که نتوان از برافراشتن آن ها حتی در یک حرکت اعتراضی و برحق علیه امپریالیسم صرفنظر کرد؟!

آیا آنها حقانیت مبارزات مردم افغانستان و محتوای انقلابی آن را در اهتزاز بیرق های سرخ جستجو مینمایند؟!

آیا تبارز سازمانی آنها (فقط آرم و بیرق سرخ) به حدی عمده است که جلوگیری از آن، موجب انصراف شان از شرکت در یک حرکت ضد سوسیال امپریالیستی گردد؟! در حالیکه آنها میتوانند با شرکت فعال و از طریق پخش اعلامیه ها و پیام های مترقی و الهام بخش خویش، عمل انترناسیونالیستی شان را به وجه احسن ایفا نمایند.

در صورتیکه سازمان های انقلابی کمونیستی (انترناسیونالیست) نتوانند از تنها نمایش صوری بیرق های سرخ در یک حرکت ضد سوسیال امپریالیستی و آنهم بنابر ملحوظات خاصی که از اوضاع مشخص کشور ما ناشی میشوند، صرفنظر نموده، بلکه اهتزاز آن بیرق ها را پیش شرط عمل انقلابی - انترناسیونالیستی قلمداد و بدان پافشاری نمایند، چطور میتوان پشتیبانی بی شائبه خلق های غیر کمونیست سراسر جهان را انتظار داشت؟!

عدم انعطاف پذیری سیاسی یک سازمان پیشرو انقلابی در یک موقعیت بخصوص بیانگر دید تنگ نظرانه وی بوده، استراتژی و تاکتیک و درک وی از تحلیل مشخص از اوضاع مشخص را تحت سوال قرار خواهد داد. از نظر من اصولیت این مسئله، برای سازمان های واقعا انقلابی خارجی عمیقا قابل فهم میباشد، و اینکه باز هم چرا بعضی از آنها، نمایش بیرق های سرخ را پایه حرکت انقلابی خویش در یک حرکت ضد امپریالیستی دانسته و بدان پافشاری مینمایند، بخود شان مربوط بوده و اتحادیه عمومی میتواند "وجه اصولی" این حرکت شان را تحلیل و به قضاوت جنبش ملی - دموکراتیک و سایر مردمان کشور ما بگذارد، تا همه به اشتباه خود پی برده و از سیاست اتحادیه در زمینه پیروی نمایند. ولی هرگاه کدام نیروی سیاسی افغانی چه اتحادیه یا غیر آن، از گذشته ها بدینسو در تنویر ذهنیت نیروهای انقلابی خارجی پیرامون واقعیت اوضاع و جریانات درونی کشور اهمال و با بلند پروازی، حقایق را وارونه جلوه داده باشد، در آنصورت انگیزه پافشاری بعضی از آن نیروها را در حتمیت نمایش بیرق های سرخ، از زاویه دیگری میتوان ارزیابی کرد، بخوص وقتیکه ملاحظه شود که همه نیروهای انقلابی، روی موضع بلشویک پارتیزان پافشاری نمی نمایند.

اتحادیه عمومی از یکطرف که سیاست خود را در رابطه تظاهرات با نیروهای انقلابی سایر کشورها بخاطر اهمیت پشتیبانی آنها از **حقانیت جنبش آزادیبخش مردم ما** و تقویت سیاسی آن در برابر سوسیال امپریالیسم شوروی اصولی ارزیابی مینماید، ولی از جانب دیگر بنابر حالت دوگانه و عدم استقرار فکری رایج در این اتحادیه که من بارها آنرا عنوان نموده ام، به موضعی می غلطد که بطور واضح **حقانیت جنبش آزادیبخش ملی مردم ما** را نفی مینماید؛ یعنی در "23 ثور" شماره 48، صفحه 6 چنین مینویسد:

" امروز تمام ارگان ها و رسانه های خبری سوسیال امپریالیسم و اقمارش در تمام جهان در تلاش آن است تا با انکاء روی وابستگی احزاب ارتجاعی اسلامی پاکستان نشین به امپریالیست های غربی ، ماهیت واقعی و بعد ملی جنبش آزادیبخش مردم ما را مغشوش ساخته و آن را در انظار زحمتکشانش جهان یک حرکت ارتجاعی معرفی نماید. لذا از اینرو وظیفه هر نیروی ملی و دموکرات است تا در این زمینه در جلب پشتیبانی عملی و نظری سازمان های انقلابی تلاش نماید. و با انکاء به این واقعیت که جنگ امروزی خلفهای افغانستان ، جنگی است طولانی و تا زمانیکه نیروهای دموکرات و انقلابی در رأس جنبش قرار نگیرند ، این جنگ سانگر

## منافع خلق افغانستان نوده و ناید در برابر قضایای روزمره تسلیم شد . . . " (؟؟؟)

(تکیه های یک خطه و دو خطه و علامات میان قوس از من است)

باید گفت که از قرائت این عبارات واقعا اندهاش توأم با تأسف دردناکی سر تا بدن انسان را فرا میگیرد، که چطور آنانیکه خود را ملی - دموکرات و انقلابی هم میدانند، جسارت! به خرچ داده و بدینگونه ابراز نظر مینمایند. شاید "تئوری" کنونی اتحادیه عمومی، ادامه منطقی "تئوری جنبش غیر طبقاتی" آن باشد، که از لابلای ضمیمه شماره 47 "23 ثور" انعکاس یافته و من با حسن نیت، آن را اشتباه لفظی ارزیابی نمودم، تا اینکه خود اتحادیه آن نکته را توضیح کند. البته قبل از اینکه به بررسی نقل قول بالا و "تئوری" تازه اتحادیه عمومی بپردازم، برای جلب نظر بیشتر خواننده، چند نکته ای را از متن آن بیرون می نمایم و آن اینک:

- اتحادیه عمومی مبارزه کنونی خلق های افغانستان را، جنبش آزادیبخش ملی میدانند.

- حقانیت این جنبش از نظر وی پوشیده نبوده و بدان ایمان کامل دارد؟

- به اینکه ارگان ها و رسانه های خبری سوسیال امپریالیسم شوروی و اقمارش تلاش

دارند تا اذهان زحمتکشان و سایر مردمان جهان را مغشوش نموده و ماهیت واقعی و بعد

ملی جنبش مردم ما را ارتجاعی معرفی نمایند، آگاهی کامل دارد.

- اتحادیه با وصف نکات بالا اذعان میدارد تازمانی که نیروهای دموکرات و انقلابی در رأس

**جنبش قرار نگیرد ، این جنگ بیانگر منافع خلق افغانستان نمیشد!!**

در اینجا سوال میگردد که چطور جنبش آزادیبخش ملی خلق های افغانستان که حقانیت

آن هم ثابت است، نمیتواند بیانگر منافع خلق افغانستان باشد؟! پس ماهیت واقعی و بعد

ملی جنبش که دشمنان سوگند خورده مردم ما، آنرا ارتجاعی معرفی مینمایند کدام

است؟

آیا تا هنگام تحقق عملی رهبری جنبش بدست نیروهای دموکرات و انقلابی، جنبش

آزادیبخش ملی مردم ما، بیانگر منافع خلق افغانستان نمیتواند باشد؟!!

اکنون که این رهبری عینیت ندارد، پس همه قربانی ها و مصایب بی حد و حصر مردم ما

که هنوز هم ادامه داشته و خواهد داشت، همه هیچ و بی موجب بوده است؟!!

هیئات بر این طرز تفکر! بیایید ببینیم که چرا جنبش آزادیبخش ملی کنونی، با آنکه در رأس

آن نیروهای دموکرات و انقلابی قرار ندارد، بیانگر منافع خلق افغانستان میباشد.

سوسیال امپریالیسم شرارت پیشه شوروی که بیش از دو دهه تمهید گذارانه نظامی،

اقتصادی سیاسی و فرهنگی، خیال به انقیاد کشانیدن مردم آزاده ما را در سر می

پروراند، با در نظرداشت سری از تحولات در عرصه ملی و بین المللی، آخر الامر تحقق

هدف غایی خود را، در کوتاه نمودن پروسه عملی سیاست های اسارتبار استعماری

ارزیابی نموده، با سراسیمگی تمام و با تکیه بر روش ماجراجویی در قمار کودتا های نظامی توسط مزدوران بومی خود، به اشغال نظامی افغانستان اقدام نمود. این تجاوز رهنانه و افتضاح آمیز بر حریم مقدس میهن ما و آنهم در جلو چشم های بینای جهانیان، اگر از یکسو کوس رسوایی های اشغالگران شوروی را بیش از پیش به صدا آورده و حدت تضادهای درونی اردوگاه امپریالیسم جهانی را تشدید نمود، از جانب دیگر جنبش های خودی و پراکنده مردم ما را در سراسر کشور، که همه بازتاب تخاصم آشتی ناپذیر طبقات و لایه های مختلف اجتماعی کشور علیه رژیم منفور کودتا بودند، پهنا و ژرفای بیشتری بخشید، که در تداوم خونبار خود، تا سطح جنبش آزادیبخش مسلحانه ارتقا نمودند.

صف آرابی نیروهای گوناگون اجتماعی متضاد در پیکار آزادیبخش ملی، ضمن ستیزه جویی های درونی بر مبنای خواست ها و مرام های طبقاتی که تجسم بارز ترکیب اجتماعی جامعه ما میباشد، تضاد مجموعه ملت افغانستان در برابر سوسیال امپریالیسم شوروی را آشکارا به نمایش میگذارد، که در ابعاد گونه گون و گسترده ای متبارز میباشد. و این تضاد در حد خود مدرک انکار ناپذیر است برای اثبات منافع خلق های افغانستان در این جنگ، که برجستگی روشن آن، ذهن اتحادیه عمومی را متأسفانه مثلی که به درستی بخود جلب نموده است؛ والا "تئوری" تازه شان مبنی بر اینکه جنگ کنونی بیانگر منافع خلق افغانستان نمیشود را، به رخ دیگران نمی کشیدند و آنهم به دلیل اینکه نیروهای دموکرات و انقلابی، هنوز در رأس جنبش قرار نگرفته اند.

البته با قبول اینکه، سمت دهی جنبش هنوز هم بدست نیروهای دموکرات و انقلابی نمیشود، ولی با آنهم این مسئله به هیچ نحوی دلیل آن نمیگردد تا ماهیت انقلابی جنگ کنونی مردم ما را علیه یک قدرت استعماری و دولت دست نشانده اش، کتمان و آن را مغایر منافع خلق افغانستان ارزیابی نمود.

جنگی که هدف عمده آن، اخراج قهری اشغالگران شوروی، سرنگونی دولت مزدور پرچم و "خلق" و برپایی جامعه خارج از اسارت و ستم ملی میباشد؛ جنگی که تضاد طبقاتی اقشار و لایه های خلقی جامعه را با بورژوازی کمپرادور بورکراتیک در وجود دولت مزدور پرچم و "خلق" بخوبی بازتاب مینماید؛

جنگی که به هدف تحقق استرداد استقلال وطن و تأمین حاکمیت ملی و دیگر خواست های دموکراتیک مردم ما، تا کنون بیش از یک میلیون و نیم شهید و بیش از پنج میلیون آواره بجا گذاشته و تداوم ظفرنمون آن، بیش از پیش قربانی های بی شمار طبقات و اقشار خلقی جامعه را اقتضای مینماید؛

جنگی که سنگینی بار آن را، طبقات مختلف خلقی مثل دهقانان به مثابه نیروی عمده انقلاب ملی - دموکراتیک، که بیش از 85% نفوس جامعه را تشکیل میدهند، طبقه کارگر و



افشار مختلف بورژوازی بر دوش حمل مینمایند؛

و بالاخره جنگی که اراده پلید سوسیال امپریالیسم شوروی مبنی بر تأمین سیادت مستقیم و دایمی استعمار بر حاکمیت ملی خلق ما را بازگو و در نتیجه، قیام همگانی خلق ما را برانگیخته و کشور ما را به ماتمکده فرزندان آزاده و وفاکیش آن تبدیل نموده است، همه و همه نمیدانم چطور بیانگر منافع خلق افغانستان نمیشد؟! پس باید پرسید که منافع خلق افغانستان کدام است؟ و جنبش آزادیبخش ملی یعنی چه؟

همانطوریکه خود اتحادیه عمومی بیان مینماید، سوسیال امپریالیسم شوروی و اقرارش به شیوه های گوناگون و با ذرایع مختلف، سعی در وارونه جلوه دادن ماهیت جنبش آزادیبخش ملی مردم ما داشته، و نوکران "خلقی" و پرچمی شان، جنبش مسلحانه و سرتاسری مردم ما را ملهم از تحریکات حسابگرانه امپریالیست های غربی و ارتجاع منطقه دانسته و آن را خلاف منافع ملی افغانستان تبلیغ مینمایند، که جزء برادرکشی، چیزی دیگری را ببار نمیآورد. ولی با آنهم فهمیده نمیشود که چطور اتحادیه عمومی با درک این مسایل، منافع خلق افغانستان را در این جنگ ندیده و آن را فقط با قرار گرفتن نیروهای دموکرات و انقلابی در رأس آن مرتبط میدانند؟! بنابراین تا ایندم که این مأمول میسر نگردیده، پس این جنگ بیانگر منافع خلق افغانستان نمیشد؟!!

این نظر اتحادیه عمومی مبنی بر مشروط ساختن ماهیت انقلابی جنگ در بیان منافع خلق افغانستان، به قرار گرفتن نیروهای دموکرات و انقلابی در رأس جنبش، با سیاست تظاهراتی اش که جلوگیری از نمایش بیرق های سرخ داس و چکش را یک عمل ضد دموکراتیک میداند، پیوند منطقی خود را می یابد. از نظر من، اینکه نیروهای دموکرات و انقلابی تا کنون نتوانسته اند با قرار گرفتن در رأس جنبش، سمت دهی انقلابی آن را بدست گیرند، به عوامل زیادی بستگی دارد که شرح آن، هدف این مقال نمیشد و همینقدر باید گفت که میان قرار گرفتن در رأس جنبش و به پیروزی رسانیدن آن، تفاوت های وجود دارد. بنابراین قرار نداشتن نیرو های انقلابی در رأس جنبش، نافی حقانیت جنگ مردم افغانستان نمیتواند باشد.

از جانب دیگر قرار گرفتن نیروهای سیاسی عقبگرا در رأس جنبش، همچنان از عوامل زیادی ناشی میگردد که از آنجمله، چند عامل آنرا میتوان در اینجا نام گرفت و آن عبارت است از پایین بودن سطح آگاهی های سیاسی توده های پها خاسته مردم در مراحل اولیه قیام های خودجوش و در نتیجه، سوء استفاده نیروهای عقبگرا از آن و از احساسات ملی و اعتقادات مذهبی شان و همچنان ماهیت ارتجاعی این نیروها و هم آغوشی شان با سایر نیروها و منابع ضد مردمی چنانچه با امپریالیست های غربی و ارتجاع منطقه که

پشتوانه محکم آنها را میسازند، مهمتر از همه خالی بودن عرصه از وجود نیروهای انقلابی به جزء "ساما" در زمینه مبارزات مسلحانه، که همه و همه با در نظر داشت تسلط مناسبات عقبمانده فئودالی در جامعه، باعث تقویت نیروهای ارتجاعی گردیده، تا زمینه رشد و گسترش هر چه بیشتر افکار و سیاست های خود را در محیط مساعدی در جامعه جستجو نموده و در نتیجه، سمت دهی سیاسی جنبش را در قبضه خود در آورند؛ همه این تلاش های مذبوحانه که از منافع طبقاتی و ماهیت ارتجاعی این نیروهای مایه میگیرد، از آنجاییکه با روند اساسی تاریخ و قانونمندی تکامل اجتماعی در تضاد است، خواهی نخواهی در دراز مدت محکوم به شکست قطعی بوده و زوال شان حتمی است. چنانچه هرگاه مراحل اولیه جنبش مردم ما و قدرت نمایی این نیروها را مدنظر گرفته و به مقایسه آن، وضع کنونی شان مبنی بر سپری نمودن پروسه تجرید از مردم را ارزیابی نماییم، نشانه های ملموسی از شکست آنها را ملاحظه خواهیم کرد، که شکست کامل شان به مبارزه فعال و بی امان نیروهای واقعا انقلابی کشور، پیوند مستقیم دارد که متأسفانه عقبماندگی خود جنبش انقلابی و شیوه های مبارزاتی آن، در صورتیکه به همین وتیره ادامه یابد، به هیچ وجه آنها را در قرار گرفتن در رهبری جنبش مسلحانه کشور کمک نخواهد کرد، چه رسد به اینکه به توانی شان در انجام رسالت عمده و اساسی مبنی به پیروزی رساندن انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین کشور، بتوان امیدوار بود؛ آنانیکه به مبارزات آزادیخواهانه و ضد استعماری خلق افغانستان کم بها داده، یکنیم میلیون شهید، پنج میلیون آواره، صدها و هزار ها مصیبت دیگر مردم ما را نادیده گرفته و فقط حقانیت جنگ مردم ما با دشمنان سوگند خورده شان و منافع شان در این جنگ را، مربوط و منوط به قرار گرفتن نیروهای دموکرات و انقلابی در رأس جنبش بدانند، از آنجاییکه با این طرز تلقی، با خواست و اراده مردم ما در تقابل قرار میگیرند، همچنان محکوم به شکست میباشند، چه این نیروها، سازمان ها و گردان های پیشتاز انقلابی در ساحت نبرد مسلحانه باشند، و چه تشکلات ملی - دموکراتیک فرسخ ها راه دور از سرزمین واقعیت و از رنج و اندوه مردم و حقانیت قضیه شان. با ایمان خلل ناپذیر میتوان گفت که این قماش نیروها، هرچند مدت زمانی مشاطه گری انقلابی هم نمایند، ولی در نهایت، مسیر پُر از قافله نیروهای میرنده را بصوب پرتگاه های مهلک، تا زباله دان تاریخ همراهی خواهند کرد و این خود، جبر تاریخ است. باز هم با قاطعیت باید گفت که جنگ خونین 9 ساله مردم ما که تا پیروزی نهایی، مدت ها ادامه خواهد داشت، یک جنگ بر حق و عادلانه است؛ جنگیست که توسط یک قدرت بزرگ استعماری بر مردم بی گناه و بی پناه ما تحمیل شده است، که هدف آن سلب آزادی و افگندن قلابه عبودیت و اسارت دایمی بر گردن مردم افغانستان میباشد. . . . که در نتیجه، رستاخیز ملی توده های میلیونی مردم ما را در دفاع از آزادی، هویت ملی و دیگر خواست ها و منافع حقه و دموکراتیک شان، در برابر خود برانگیخته است. بنابراین این جنگ با آنکه نیروهای انقلابی هنوز هم در رهبری آن قرار

ندارند، جنگیست بر حق و عادلانه و منطقاً بیانگر منافع خلق افغانستان. هرگاه چنین پیش شرطی را وضع نماییم که "تا زمانی نیروهای دموکرات و انقلابی در رأس جنبش قرار نگیرند، این جنگ بیانگر منافع خلق افغانستان نبوده و نباید در برابر قضایای روزمره تسلیم شد" رک و راست ماهیت انقلابی و حقانیت جنگ مردم ما را نفی کرده ایم.

از اتحادیه عمومی سوال می‌گردد که آیا مبارزات آزادیخواهانه و ضد استعماری مردم ما در درازنای تاریخ، در حالیکه نیروهای دموکرات و انقلابی به مفهوم اتحادیه، در رأس آنها نبوده اند را قبول دارد یا خیر؟ و آیا گفته می‌تواند که با در نظر داشت احوال و اوضاع کشور ما، چه زمانی نیروهای دموکرات و انقلابی در رأس جنبش قرار خواهند گرفت؟ آیا این رهبری را با پرچم های سرخ و آنهم از خارج و با شیوه های رایج مبارزاتی در جنبش انقلابی، میتوان تأمین کرد؟ . . . .

در اینجا هرگاه فرضیه ایرا مجاز بدانیم و آن اینکه، جنگ آزادیبخش مردم ما احتمالاً برای 15 یا 20 سال دیگر هم ادامه یابد، که در پهلوی دستاورد ها، میزان خسارات و تلفات مردم ما از حد کنونی تجاوز و به چند برابر آن افزایش یابد، مگر هنوز هم رهبری نیروهای دموکرات و انقلابی در این جنگ تأمین نشده باشد، آیا در آنصورت هم، جنگ آزادیخواهانه مردم ما بیانگر منافع خلق افغانستان نخواهد بود؟ من میگویم تا زمانیکه همه طبقات و اقشار گوناگون جامعه در تحت رهبری سازمان پیشتاز انقلابی شان قرار نگرفته اند، جنبش آزادیبخش ملی و دموکراتیک مردم ما به پیروزی واقعی نخواهد رسید، و این گفته با نظر "23 ثور" تفاوت ماهوی دارد، زیرا ماهیت انقلابی جنگ را که خود ثبوت منافع مردم ماست، نفی نمیکند. بهر حال از هر زاویه ای که این "تئوری!" را بشگافیم، بیش از پیش ماهیت غیر ملی و ضد دموکراتیک آن برملا می‌گردد. بنابراین در زمینه به همینقدر اکتفا می نمایم و آن اینکه همچو طرز فکری چنانچه خود "23 ثور" بیان مینماید، از سوسیال امپریالیسم شوروی و اقمارش و از باند های "خلق" و پرچمی و احزاب برادرشان متصور میباشد و بس، نه از نیرو هایی که خود را انقلابی و ملی - دموکراتیک میدانند.

"23 ثور" در عین صفحه و در پایان ستون اول باز هم مینویسد:

"همکاری و پشتیبانی سازمانهای انقلابی غیر افغانستانی نه تنها اینکه باعث تضعیف جنبش ملی و دیموکراتیک کشور ما نمیگردد ، بلکه موقف آنها را در سطح بین المللی تقویت کرده و به حیث یک الترناتیف اصولی در برابر دولت دستنشانده و نیرو های ارتجاعی سیاه تبارز میکنند." ( تکیه روی کلمات از من است )

البته پیرامون همکاری نیروهای انقلابی سایر کشور ها به مثابه یکی از نیاز ها و ضروریات مبرم جنبش آزادیبخش ملی مردم ما، قبلاً صحبت بعمل آمد و گفته شد که تبارز حقانیت جنبش آزادیبخش ملی و تبلیغ آن در اذهان عامه جهانی، یکی از وسایل عمده و

اصولیت برای جلب پشتیبانی تمامی نیروهای انقلابی و کافه مردمان آزادیخواه جهان؛ و تا زمانیکه این مأمول هم تأمین نشده بلکه جنبش ما، در مرزهای تنگ ملی خود را محصور نگهدارد، پیروزی آن بر سوسیال امپریالیسم شوروی امر بعید به نظر میرسد.

و اما چه وقت این مأمول برآورده خواهد شد؟ از نظر من زمانیکه نیروهای رسالتمند انقلابی افغانی با گزینش شیوه های اصولی و سالم مبارزاتی، برای تبلیغ حقایق درونی جامعه و منافع و حقانیت جنبش آزادیبخش مردم ما، مجاهدات لازم و ضروری ایرا در تمامی ابعاد و عرصه ها بخرچ داده و در نتیجه، همه مردمانی را که ما به همدردی و پشتیبانی شان نیاز داریم، به حقانیت قضیه مردم ما متقاعد سازند؛ ولی زمانیکه نیروهای ملی - دموکراتیک افغانی به حقانیت مبارزات مردم ما باور نداشته و آن را بیانگر منافع خلق افغانستان ندانند، چطور امکان دارد که مردمان دیگر جهان به این اعتقاد برسند و از جنبش آزادیبخش ملی مردم ما پشتیبانی نمایند؟! در آنصورت چطور ممکن خواهد بود که آن جنبش ملی - دموکراتیک به مثابه یک الترناتیف اصولی در برابر دولت دست نشانده و نیروهای ارتجاعی سیاه تبارز نماید؟ لازم به تذکر است که در نقل قول مذکور، تمایل برای الترنتیف شدن در برابر دولت دست نشانده و نیروهای ارتجاعی سیاه، باعث آن گردیده تا هدف عمده جنگ آزادیبخش ملی مردم ما که همانا شکست کامل سوسیال امپریالیسم شوروی و تأمین آزادی ملی میباشد، از قید قلم بازماند.

از جانب دیگر، آیا برای تبارز اصولیت به مثابه یک الترناتیف، باید به نیروهای خارجی اتکا کرد، یا به خود مردم افغانستان؟ مادامی که مردم افغانستان، نیروهای دموکرات و انقلابی را به مثابه یک الترناتیف اصولی قبول نکرده باشند، چطور میتوان این مأمول را از خارج انتظار داشت؟! آیا درست نیست که نیروهای دموکرات و انقلابی ما، ابتدا پایه های مادی اصولیت شان را در میان توده های میلیونی زحمتکش و بپا خاسته افغانستان باید جستجو نمایند، نه در سطح بین المللی؟ که لازمه آنهم در قدم نخست، اعتقاد و وفاداری به منافع آنها و اثبات ظرفیت انقلابی شان در میان مردم میباشد.

این دیگر واضح است که مسئله اساسی هر انقلاب، همانا کسب قدرت سیاسی میباشد. پس برای دسترسی به این هدف، انقلاب باید کرد و به توده های انقلابی خود کشور اتکاء باید جست، نه به نیروهای انقلابی خارجی که درز ها، شکاف ها و پراگندگی های شان از نظر هیچکس پوشیده نیست. و آن پایگاه مستحکم و آن دژ استوار انقلاب جهانی هم، دیگر وجود ندارد. اگر وجود هم میداشت، فقط شرط مساعدی بود، نه نقطه اتکایی. آیا نیرو هایی را که ما ارتجاعی و سیاه میخوانیم، و همچنان نیروهای پراکنده دیگر در اشکال نمایندگان بوروکراتیک سابق و "تازه اندیشان" تازه بدوران رسیده، همه و همه چشم امید خود را به سیاست های بین المللی، برای کسب "اصولیت" به مثابه یک

الترناتیف اصولی در برابر دولت دست نشانده ندرخته اند؟ با آنکه مراد آنها از "سطح بین المللی" به هیچوجه نیروهای انقلابی نمیباشد. پس هر نظر و سیاستی که اصولیت خود را به مثابه یک الترنتیف، در سطح بین المللی جستجو نموده (چه در ارتباط با دول ارتجاعی و امپریالیستی و چه در همکاری با سازمان های انقلابی) و مگر آن اصولیت، ملهم از آرمان ملی و انقلابی مردم افغانستان نبوده و منافع خلق افغانستان را منعکس نسازد، نظر و سیاستی میباشد که در کوتاه مدت یا درازمدت تباری و دمسازی آن با سیاست های بین المللی، دور از تصور نخواهد بود؛ همانطوریکه جلب همکاری و پشتیبانی نیروهای انقلابی سایر کشورها با اعتقاد به حقانیت جنبش آزادیبخش مردم ما و وفاداری به آن، یک عمل اصولی، ضروری و غیر قابل اجتناب میباشد.

اکنون بازهم با نقل قول از همان صفحه "23 ثور" شماره 48، سعی می نمایم تا چند نکته دیگری را توضیح و به مورد دیگری بپردازم. "23 ثور" مینویسد:

"در مقابل برخورد های میکانیکی عناصر راست گرا، الترناتیف بحث های اقناعی سیاسی قرار دارد که در اثر تماس های متداوم و بحث های اصولی، مشکلات موجود در جنبش افغانستان را با آنها روشن ساخته و ضرورت انعطاف پذیری هایی را در سطح سیاسی با آنها مطرح نمایم، که این هم ایجاب کار پرحوصله سیاسی را مینماید که در یک پروسه طویل المدت، از یک طرف ذهنیت هموطنان خود را روشن میسازیم که هر بیرق سرخ و یا هر داس و چکش مساوی به سوسیال امپریالیسم و یا دولت مزدورنش نیست، از جانب دیگر واقعیت های تلخ جامعه و همچنان حرکات خائنه باندهای "خلق" و پرچم را که در پناه پرچم های سرخ، چه جنایاتی را انجام داده، به دوستان خود روشن ساخته که تنها اهتزازات بیرق های سرخ، معنی حرکت انقلابی را ندارد."

ابتدا باید گفت که مشکلات موجود در جنبش افغانستان، باید به درستی روشن می شدند، تا با اتفاق نظر پیرامون آنها، راه ها و چگونگی علاج آنها جستجو می شد؛ مثلا برافراشتن پرچم های سرخ داس و چکش و آنهم در شرایط مشخص کنونی افغانستان را "23 ثور"، مشکلی نمیداند، در حالیکه اکثریت، طور دیگری فکر مینمایند. علاوه از ضرورت انعطاف پذیری های سیاسی، طوریکه در نقل قول بالا ملاحظه میگردد، صحبت به عمل آمده است، ولی باز هم درست مشخص نگردیده، که مقصود از انعطاف پذیری سیاسی چه، در کدام مورد و توسط چه نیرو هایی باید بدان جامه عمل پوشانده شود.

هرگاه اتحادیه عمومی آماده باشد تا از خود انعطاف سیاسی نشان بدهد، باید موارد آن را توضیح کند، تا دیگران هم بتوانند مواضع و نقطه نظرات اتحادیه را ارزیابی و بدان برخورد فعال نمایند که در غیر آن، نمیتوان کاری را انجام داد؛ همینقدر باید گفت که امید است این انعطاف سیاسی، مفهوم آن "عقب نشینی فعال" را افاده ننماید که برای اولین بار در

کنگره منعقدہ کارلسروحه زمزمه شده و آهنگ نا آشنای آن، در کشاکش امواج عصیانگر زمان به فراموشی سپرده شد. اگر مراد از نیروپی که انعطاف سیاسی نشان بدهد، همانا "عناصر راست" که برخورد های مکانیکی مینمایند باشد، باز هم باید که "23 ثور" روشن سازد که آنها چه کسانی هستند؟ سازمان آوارگان، رفقای مونشن و یا مجموعه عناصر و نیروهاییکه خود را ملی - دموکراتیک میدانند؟ البته در مبارزه سالم و اصولی سیاسی، طرح مسایل بشکل صریح و روشن آن، نقش تعیین کننده ای را ایفا، نا همواری های این مسیر را هموار و زمینه هرگونه توجیحات بی پایه و بی اساس را از میان برمیدارد، که این خود از یکطرف، در مواردی زمینه هایی برای تفاهم و نزدیکی میآفریند، از سوی دیگر، مرزهای اختلاف را به درستی ترسیم و مبارزه پیگیر سیاسی را از سردرگمی نجات داده و آنرا خوبتر هدفمند میسازد.

باری، در صورتیکه از عناصر "راست گرا" خواسته شود که از خود انعطاف سیاسی نشان بدهند، باید پرسید که آیا از خود اتحادیه عمومی هم، انعطافی مطالبه خواهد شد یا خیر؟ چه، تصور انعطاف توسط نیروهای "راست گرا"، بدون انعطاف توسط اتحادیه عمومی، دشوار به نظر میآید، در حالیکه اتحادیه عمومی خود، در جواب به نامه رفقای مونشن از هرگونه انعطافی شانه خالی مینماید و آنهم وقتیکه مینویسد:

" . . . هم چنان نباید از اصول مبارزه دموکراتیک عدول کرد و در برابر فشار عناصری از نگاه سیاسی عقب مانده و راست گرا عقب نیشینی نمود و لو اگر این عناصر افکار راست گرایانه خود را در زیر نقاب "بسیج" تمام افغانها مخفی نمایند ."

راست روی و چپ روی هر دو به منافع جنبش نبوده و محکوم اند؛ ولی با آنهم باید روشن می شد که راست روی یعنی چه و چپ روی کدام است؟ همین برافراشتن پرچم های سرخ داس و چکش، با در نظرداشت شرایط کنونی کشور و مشکلات موجود در جنبش، که اتحادیه بدان اشاره مینماید، راست روی است یا چپ روی، دنباله روی است و یا اصول دموکراتیک؟

اینکه هر بیرق سرخ و یا هر داس و چکش، مساوی به سوسیال امپریالیسم شوروی و دولت مزدور پرچم و "خلق" نمیشد، حقیقتی است آشکار و بدور از جدل؛ مگر با آنهم اینکه چرا نیروهای ملی - دموکراتیک در حالیکه به این حقیقت بدیهی کاملاً وقوف هم دارند، باز هم مانع برافراشتن آن در تظاهرات میگردند، مسئله ایست در خور غور و تعمق که از نظر من، قبل از توسل به شیوه های نادرست و اتهامات بی اساس، که مبارزه اصولی سیاسی و تفکر علمی منطقی را یقیناً به ابتذال میکشاند، ایجاب مینماید تا همه،

متناسب با توان و امکانات خویش، جوانب مختلف این مسئله را ارزیابی و جمع‌بندی نظرات خود را در قضاوت همگانی بگذارند، که متأسفانه تا کنون بدان کمتر ارج گذارده اند.

سازمان آوارگان علل اختلافات خود با اتحادیه عمومی چه در رابطه تظاهرات و یا در موارد دیگری را، تا جاییکه از " جواب به نامه مونشن" منتشره در "23 ثور" شماره 48 معلوم میگردد، بیان نداشته است. بنابراین اتحادیه عمومی حق دارد تا موضع گیری آنها را در تمام موارد مورد اختلاف، بخاطر روشن شدن ذهنیت سایر نیروهای ملی- دموکرات خواستار گردد.

من طی صفحات قبلی، نظر خود را در رابطه ضرورت همکاری با نیروهای انقلابی خارجی و چگونگی مواضع آنها بیان داشته و اکنون باز هم دلیل اختلاف با موضع اتحادیه عمومی در این خصوص را، بشکل فشرده آن متذکر میگردم، که اصولیت یا عدم آن، به قضاوت هر خواننده بستگی خواهد داشت.

با ایقان به اینکه آرم داس و چکش، سمبل زحمتکشان سراسر جهان است نه از سوسیال امپریالیسم شوروی؛ و با تأکید بر اینکه باز هم در تظاهرات اتحادیه عمومی با همان پرچم های سرخ سازمان های انقلابی ترکی شرکت خواهم کرد، باز هم می پرسم که این سمبل و رنگ سرخ، چه نقش مثبتی را در کیفیت جنبش آزادیبخش مردم ما میتواند ایفا نماید؟

بیاید یکبار تخیلات روشنفکرمانه خود را که هیچ دردی را درمان نخواهد کرد، کنار گذاشته و دمی هم واقعبینانه به عینیت قضایای کشور خود نظر بیاندازیم، تا ببینیم که جنبش در کجاست و ما در کجا.

یعنی همه میدانند که جنگ آزادیبخش ملی و دموکراتیک مردم ما، جنگیست طولانی، و یکی از عوامل اساسی طولانی بودن آن، همانا تضاد آشتی ناپذیر است که این جنگ از آن ناشی و بر محور آن، برای مدت نامعلومی ادامه خواهد یافت؛ و این تضاد عبارت از تضاد ملت افغانستان با سوسیال امپریالیسم شوروی (و یکی از دو تضاد اساسی انقلاب ما) میباشد، که حل آن جزء از طریق غلبه یکطرف تضاد بر طرف دیگر، امکان پذیر نمیشد. بنابراین با صراحت میتوان اذعان داشت که بعد ملی مبارزات مردم ما در این جنگ، برجسته تر و بر بعد دیگر آن چربی مینماید؛ با آنکه این دو بعد را به هیچوجه نمیتوان به مفهوم دو مرحله از همدیگر تفکیک نمود. از جانب دیگر طولانی بودن این جنگ، در متن خود ممیزات زیادی را افاده میکند و یکی آن، سرتاسری بودن و گستردگی دامنه آن است که متأسفانه هنوز هم کمبود ها و ضرورت های زیادی را درخود حمل مینماید، که رفع آنها جزء بر پایه یک توشه علمی و الهام بخش فکری، سیاسی و یک برنامه مترقی همه جانبه

که تشخیص اولویت های اساسی جنگ در شرایط متغیر، خاصیت انعطاف پذیری سیاسی آن را تأمین نموده باشد، به آسانی متصور نمیباشد. پس با توجه به این مطلب هرگاه بخواهیم جنبش ملی - دمکراتیک خارج از کشور (در آلمان) را مد نظر گرفته و بر مبنای آن، سیاست اتحادیه عمومی را تنها در رابطه تظاهرات ارزیابی نماییم، ملاحظه خواهیم کرد که این سیاست، نه تنها در جهت تحقق نیازها و ضرورت های جنگ توده ای طولانی مردم ما در مقطع کنونی آنچنان که باید مثمر ثمری نمیگردد، بلکه معضلات زیاد دیگری را نیز در پیش پای جنبش قرار میدهد، که تجارب چند ساله گذشته هم، مدرک انکار ناپذیرست برای تأیید این قول. یعنی اتحادیه با پافشاری روی شعار دمکراتیک، عملاً بعد ملی جنبش را نادیده انگاشته و موجب میگردد تا تظاهرات شش جدی، با شکوهمندی پارینه و در خور این مناسبت، تجلیل نگردد، چنانچه پس از برگزاری تظاهرات کلن که اهتزاز بیرق های سرخ داس و چکش آن، از همه برجسته تر بود، عده ای از هواداران اتحادیه عمومی و عقیده مند به منافع جنبش مل - دموکراتیک، بعلت اعتراض شان بر پرچم های سرخ و آرام داس و چکش، هرگز دیگر در تظاهرات بعدی شرکت نوزیدند؛ مضاف بر آن، بخشی از اعضای اتحادیه و بطور مشخص رفقای مونشن، که اعتراض شان را در زمینه، در جلسه هیأت رهبری در مونشن ارائه داشتند، در پهلوی عوامل دیگری که دقیقاً از آنها نمیدانم، از اتحادیه عمومی کناره گیری نمودند.

تظاهرات بعدی هم، چه در بن و چه در فرانکفورت، بوضاحت نشان داد که افغانها با همچو سیاست ها هرگز سازگاری نخواهند داشت، زیرا اهتزاز آرم داس و چکش و پرچم های سرخ را که به ذات خود گناهی ندارند، ماجراجویی سیاسی و بازی با احساسات ملی شان ارزیابی مینمایند، که این مطلب را شخصاً بارها به گوش خود شنیده و در عمل هم مشاهده نموده ام؛ و هستند افغان هایی که با سازمانهای ارتجاعی سیاه مخالف، ولی در تظاهرات اتحادیه عمومی هم، بدلیل فوق شرکت نمی نمایند. شرکت شخص خودم به مثابه عضو اتحادیه عمومی در آنوقت، از الزامات تشکیلاتی و احترام رأی اکثریت در اتحادیه، منشأ گرفته است که گمان می نمایم رأی اکثریت نیروهای ملی - دمکراتیک معتبر تر خواهد بود. ولی هیچگاهی نظر خود را پنهان نداشته ام.

با قبول اینکه اصولیت هر موضع و حرکت تاکتیکی، میباید از مجموعه خصوصیات اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی موجود استنباط شود، بنابراین نتیجه ایرا که از جمع بندی تجارب عینی گذشته میتوان حاصل نمود، جزء شکست سیاست تظاهراتی اتحادیه عمومی، مفهوم دیگری را افاده نخواهد کرد، زیرا جمعیت افغانی تظاهرات در محدوده خود اعضای اتحادیه خلاصه گردیده و اتحادیه نتوانسته است که با پافشاری روی همان موضع سابق، که وجه تمایز آن با نقطه نظرات دیگران، همانا پرچم های سرخ با آرم داس و چکش میباشد، در میان افغانهای آلمان نفوذ نموده و موضع خود را توده ای سازد، که علل



اساسی آن، گذشته از نادرستی این سیاست که تا حدی پیرامون آن سخن رانده شد، عبارت از عدم تبلیغ و ترویج آن موضع در میان افغانها میباشد، طوریکه در این زمینه تنها به نوشته ای در یکی از شماره های "23 ثور" پیرامون تظاهرات اکتفا گردیده که در متن آن، مسئله آرم داس و چکش سازمانهای ترکی و بیرق های سرخ شان توضیح شده است، و این خود، نه تنها که کافی نمیباشد، بلکه نمیتوان از آن به مثابه تبلیغ و ترویج یاد نمود.

از جانب دیگر، پایین بودن سطح آگاهی های سیاسی و مشخصات فرهنگی و روانی مردم ما، با ویژگی جنگ آزادیبخش مردم افغانستان، از عوامل دیگری میباشد که در شرایط کنونی، نفوذ همچو مواضع را در میان مردم، در حالیکه کار لازم و کافی هم برای تبلیغ و ترویج آن صورت نگیرد، سد میگردد، زیرا سوسیال امپریالیسم شوروی و مزدوران "خلقی" و پرچمی شان، قاتلین یکنیم میلیون انسان آزاده، عاملین پنج میلیون آواره و هزار ها جنایت ضد کرامت انسانی در میهن بلاکشیده ما میباشند، که همه و همه را عملاً با برخ کشیدن ماسک سوسیالیسم، دموکراسی، دفاع از زحمتکشان و بر افراشتن بیرق های سرخ انجام داده و میدهند، که گمان مینمایم برای معرفی چهره کریه و نیات پلید و ضد بشری آنها، که با ماهیت آرم داس و چکش، سوسیالیسم، رنگ سرخ و غیر آن ارتباطی ندارد، به مبارزه روشنفکرانه و پیگیر و مدت زمانی بیشتر نیاز باشد، تا فقط دل بستن به موضع گویا دموکراتیک در تظاهرات که جزء خود، کس دیگری را قانع نمی سازد.

آیا عدم همنوایی با سمبل داس و چکش و با اهتزاز پرچم های سرخ در تظاهرات، که بیش از یک حرکت اعتراضی و تبلیغی نمیباشد، در حکم ضد دموکراتیک بودن است؟ هرگز نه، چنانچه از توافق با آن، دلیل دموکراتیک بودن هم، استنباط نخواهد شد، زیرا مفهوم پدیده دموکراسی، عمیق تر از آنست که بتوان آنرا به یک حرکت اعتراضی مشروط و مقید نمود.

## 2 - اختلاف در رابطه ارزیابی از مشی تسلیم طلبانه در درون "ساما"

چگونگی ارزیابی این نکته، همانطوریکه در "23 ثور" آمده است، مورد دیگری از اختلافات اتحادیه عمومی با سازمان آوارگان و با افراد و نیروهای دیگری را تشکیل میدهد، که اینجانب هم یکی از مخالفین موضع اتحادیه عمومی در زمینه میباشم. طوریکه نظرات خود را در هنگام عضویت در اتحادیه عمومی، به اشکال مختلف آن بیان نموده ام. ولی از آنجاییکه اتحادیه عمومی در این زمینه، با یک شیوه نادرست و غیر اصولی با رفقای مونسشن و در مجموع با سازمان آوارگان و آنهم به استناد ضمیمه "23 ثور" شماره 47، طرف واقع شده و اختلافات خود را بار دیگر در "23 ثور" شماره 48 عنوان نموده است، بنابراین لازم دانستم تا یکبار دیگر متن ضمیمه "23 ثور" شماره 47 را مرور و نکات بارز آن پیرامون تسلیم طلبی و چگونگی موضعگیری

سازمان آوارگان را، در اینجا با ایجاز مورد مذاقه قرار دهم. البته از موضعگیری رسمی سازمان آوارگان، طوریکه در ارگان مرکزی آن "خپلواکی" انعکاس یافته باشد، شخصا چیزی نمیدانم و نخوانده‌ام؛ بنابراین، در این محدوده فقط به نقطه نظرات اتحادیه عمومی مراجعه خواهد شد و آنهم در ضمیمه "23 ثور" شماره 47. اتحادیه عمومی در ضمیمه "23 ثور" نامبرده که قبلا هم مورد بررسی من قرار گرفته است، از یکطرف که حق بجانب و بر پایه موازین اصولی، بینش نادرست و خود مرکزبینی . . . "املا" ( اتحاد مارکسیست - لنینیست های افغانستان) را به باد انتقاد گرفته و افشاء مینماید، از سوی دیگر خودش نیز بی مبالا در دام فریبنده تنگ نظری گیر مانده، که جزء خود کس دیگری را نمی بیند، و بدینسان نا خود آگاه گرایش خود مرکزبینی اش را به نمایش میگذارد و آنهم زمانیکه مرز بندی خود با سازمان آوارگان را در مواردی چند و بخصوص در موضعگیری در قبال تسلیم طلبی به خط درشت ترسیم مینماید.

در ضمیمه شماره 47 آمده است:

**"این وظیفه جنبش انقلابی از آنجمله املا است که از خلال مطالعه مواضع اتحادیه عمومی و آوارگان، بتواند خود را قانع سازند که جایگاه این نیروها در کجاست. " ( تکیه از من است )**

از آنجاییکه اتحادیه عمومی به مواضع خود در مقایسه با سازمان آوارگان مباحثات نموده و خود را در صف انقلاب قرار میدهد، بنابراین سازمان آوارگان باید در صف مقابل آن قرار داشته باشد! ورنه طرح این مسئله که . . . جایگاه این نیروها در کجاست و در صورتیکه در یک جایگاه قرار میداشتند، اصلا به میان نمی آمد. ولی در ادامه آن عبارات، نظر "23 ثور" با وضاحت بیشتری بیان میگردد و آن اینک:

**"این دوستان نه تنها از ترس داس و چکوش (چکش) و سازمانهای انقلابی خارجی صف اتحادیه را ترک گفته اند، بلکه در رابطه با مواضع اتحادیه عمومی علیه تسلیم طلبان هم لرزه به اندام شان افتاده است. " و باز هم مینویسند: "اگر رفقای "املا" حد اقل مواضع اتحادیه عمومی را در رابطه با تسلیم طلبان و عدم موضعگیری آوارگان را در این رابطه مد نظر میگرفتند از ما چنین خواهش نمیکردند که گویا قناعت شان را حاصل کنیم . . . " ( تکیه ها از من است )**

هدف من از تماس به نکات بالا، نه دفاع از سازمان آوارگان، بلکه انگشت گذاری روی گرایش خود مرکز بینی اتحادیه عمومی و از جانبی هم بطلان اتهام ناروایی میباشد، که رفقای مونشن و در مجموع سازمان آوارگان را آماج قرار میدهد؛ و این چیزست که من با آن مخالف بوده، از هر منبع و علیه هر کسی که باشد، چون غیر اصولی میباشد، بر ضد آن مبارزه خواهم نمود.

باری، این سوال که رفقای مونشن تا چه حدی بر مواضع اعلام یافته خود در مبارزات درونی اتحادیه ایستادگی کرده اند، و سازمان آوارگان بر مبنای کدام نیازمندی های مبرم جنبش ملی - دموکراتیک خارج از کشور به میان آمده و تا چه حدی به وظایف خود عمل نموده

است؟ هنوز هم به قوت خود باقی است؛ ولی پاسخ آن به هیچ وجه، آنچه که "23 ثور" در رابطه تسلیم طلبی ادعا مینماید، نمیباشد و از همین جاست که من آن را اتهام می نامم.

بررسی پدیده تسلیم طلبی، تشخیص عوامل و ریشه های آن، عاملین تسلیم طلبی، ابعاد متنوع و گونه گونش، موارد تسلیم طلبی ... از حوصله این نبشته خارج است، که امید است در آینده و آنهم به رویت اسناد، واقعیت این پدیده شایع و همگانی را در ابعاد گسترده در همه بخش های جنبش، طوریکه هست، نه آن جنانکه شاید، شخصا شکافته و این روند خاینانه و خطرناک را خوبتر در اذهان عامه مردم ما افشاء نمایم. زیرا تأمین این مأمول که از خواست والای ملی و انقلابی مردم ما مایه میگیرد، به یک نگرش بس عمیق و همه جانبه نیاز داشته، که با عجله و شتاب زدگی، با خوش باوری یا کین توزی حسابگرانه، متحقق نمیگردد. چون پهنای این پدیده با در نظر داشت انواع و اشکال رنگارنگ آن، خیلی وسیع و فراگیر بوده و در یک مورد مشخص خلاصه نمیگردد، بنابراین تکاپوی مدارک پیرامون انواع این پدیده در وجود نیروهای مختلف بخصوص در ساحت جنبش انقلابی که بیشتر مورد نظر است، کاوش هرچه دقیقتر و زمان نسبتا بیشتری را اقتضاء مینماید، تا باشد که هیچ زاویه ای از این پدیده، متروک و بدون روشننگری نماند.

ولی در اینجا همینقدر باید گفت که تسلیم طلبی به هر شکل و وسعت و توسط هر منبعی ایکه باشد، عملیست نهایت ننگین و خاینانه و منافی با ارزش ها، مقدرات و منافع ملی و انقلابی مردم ما، که هرگونه اغماض و چشم پوشی در این خصوص، تعبیری جزء کرنش در مقابل دشمنان سوگند خورده مردم افغانستان و بوسه زدن بر شمشیر خونچکان قاتلین بیش از یکمیلیون شهید راه آزادی میهن اسیر و ویران شده ما نمیباشد. از جانب دیگر هر نوع تهمت و افتراء به افراد و نیروهای سیاسی به هر نیت و غرضی که باشد، در حکم آلوده ساختن دامن پاکیزه و حرمت و شرافت آنها، و در مقابل، عملا پرده پوشی از عاملین حقیقی تسلیم طلبی، این دشمنان در آستین خفته توده های میلیونی مردم ما میباشد.

**از شکست موج آزاد استغناى بحر      تهمت نقصان اجزاء بر کمال کل میند!**

بهر حال، راجع به موضع رفقای مونشن و سازمان ملی - دموکراتیک آوارگان در قبال تسلیم طلبی، باید گفت که اساسا این وظیفه خودشان میباشد که در زمینه ابراز نظر نموده و تسلیم طلبی را در بخش های مختلف جنبش انقلابی مورد ارزیابی قرار بدهند؛ و اما اتحادیه عمومی هم باید مدرک معتبری را که بر مبنای آن، موضع رفقای مونشن و سازمان آوارگان در قبال تسلیم طلبی را بتوان مورد سوال قرار داد، به جنبش ارائه نماید، تا

همه از آن واقف گردیم، و الا حکم "23 ثور" یک ادعای نا حق و نادرست خواهد بود، که این خود گناهیست عظیم و نابخشودنی.

پیروی نکردن رفقای مونشن و سازمان آوارگان از "موضع" اتحادیه عمومی در زمینه تسلیم طلبی، مفهوم عدم موضعگیری آنها را در زمینه نخواهد داشت، زیرا دیدگاه ها و برداشت ها در تشخیص عاملین تسلیم طلبی در "ساما" و آنها با در نظر داشت ادعا ها و رد ادعاها یکی نبوده، بلکه متفاوت میباشند؛ در غیر آن همان گفته "هرکه با ما نیست، دشمن ماست"، مگر اینبار از زبان انقلابیون و در خصوص انقلابیون مصداق پیدا میکند.

تا آنجاییکه من اطلاع دارم، رفقای مونشن موضع اتحادیه عمومی در قبال تسلیم طلبی را در همان "مقاله کوه موش زایید" انتقاد، و حتی بر عنوان آن اعتراض داشتند و آنها به این دلیل، که کمیته نشرات اتحادیه عمومی، عنوان مذکور را، برخلاف تصویب هیئت تحریریه 23 ثور نشر کرده بود. برخی از آنها و بطور مشخص مسئول کمیته اجرائیه اتحادیه عمومی، حتی چگونگی برگزاری کنگره منعقدہ کارلسروهه را در رابطه با برافراشتن شعار های مشخص که انتباه معینی را در ذهن تولید مینمود، مورد انتقاد قرار داده و در زیر آن شعار در صدر مجلس کرسی خود را اشغال نکرد. و اینکه مواضع دیگر سیاسی شان در اتحادیه عمومی که منجر به بریدن شان از اتحادیه گردیده است، چه می باشد؟ همانطوریکه در آغاز اشاره شد، برای من معلوم نیست، زیرا آنها با کناره گیری شان از اتحادیه عمومی، نظرات خویش را اعلام نکردند. بهرحال، آنچه که برای من قابل فهم نمیباشد، اینست که "23 ثور" در عین حال که رفقای مونشن و سازمان آوارگان را، ملی - دموکرات خوانده و بر نقش فعال آنها در جنبش ملی - دموکراتیک تأکید می نهد، از طرف دیگر جایگاه شان را جدا از جایگاه خود (ملی - دموکراتیک) دانسته و آنها را در قبال تسلیم طلبی مورد سوال قرار میدهد؟!!

آیا با تزلزل شان در رابطه تسلیم طلبی و کرنش شان در قبال تسلیم طلبان، باز هم میتوان ایشان را ملی - دموکرات و انقلابی خواند؟! پس تسلیم طلبی یعنی چه؟!!

**چون شمع در این ورطه فرو رفت جهانی رستن چه خیال است ز چاهی که زبان کند!**

بهرحال، تفصیل بیش از این را به نوشته دیگری موقوف نموده و در اینجا به همین قدر اکتفا مینمایم که "عکس العمل های" اتحادیه عمومی و بعضی از نیرو های معلوم الحال دیگر در رابطه با "ساما"، بیشتر از عقده ها و کین توی های شخصی و مواضع کاسبکارانه گروهی صورت میگیرد، که قطعاً در آینده بدان تماس خواهیم گرفت؛ ولی امیدوارم که اتحادیه عمومی به این نبشته و همه آن اسنادی که علیه خودش نشر گردیده و میگردند، قاطعانه و با یک شیوه اصولی برخورد نموده و از مواضع خود دفاع نماید.

من در حالیکه از دستاورد های اتحادیه عمومی و مواضع برحق آن دفاع نموده و می نمایم، همچنان مواضع ارتجاعی، گروه گرایانه و غیر اصولی آنرا، تا جایکه در توان باشد، بر همگان برملا خواهم ساخت، که مشوق بیشتر من در اینکار، طوری که قبلا هم خاطرنشان ساخته ام، همانا برخورد اصولی و قاطعانه به نوشته هایم میباشد، که امیدوارم اتحادیه عمومی بدان عمل نماید.

پافشاری روی اصل مبارزه، کلید پیروزی است!

**یا مرگ یا آزادی!**

**اول جون 1987**

**ا. انیس**

---

---

---